



بازگشت اعتصابات عمومی به اروپا، این بار در پرتغال!



روز ۱۱ دسامبر - برابر با ۲۰ آذر - اعتصاب عمومی گسترده‌ای پرتغال را فرا گرفت. در این روز در اقصی نقاط این کشور کارگران و کارکنان هر دو بخش دولتی و خصوصی دست از کار کشیدند. حمل‌ونقل عمومی متوقف شد. پروازها کنسل و مدارس و دانشگاه‌ها تعطیل شدند. کادر و پرسنل بهداشت و درمان، به استثنای بخش اورژانس و جراحی‌های ضروری، در صفحه ۳

تلاش مذبوحانه تشکلهای دست‌ساز حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت را خنثی کنیم

مدتهاست که یک تلاش مذبوحانه و تحرکات خرابکارانه‌ای در صنعت نفت و گاز به منظور کنترل، مهار و به کجراه بردن اعتراضات فزاینده و مبارزات رو به رشد کارگران شاغل در این صنعت آغاز شده است. این تلاش‌ها گرچه از شهریور سال ۱۴۰۰ شکل علنی به‌خود گرفت و با اعلام موجودیت چند انجمن و کانون صنفی سر هم بندی شده در مجتمع گاز پارس جنوبی پا به صحنه گذاشت، اما نمی‌توانست درجا، نقش مهمی در زمینه کنترل مبارزات کارگران ایفا کند. طی چندسال حرکت آرام و مستمر و صرف هزینه‌ها و حمایت‌های گوناگون دولتی، به حضور خود در پالایشگاه‌های گازی مجتمع پارس جنوبی و بوشهر، عینیت بخشید. این تلاش و حضور، در تجمعات پراکنده و جدا جدای داخل پالایشگاه‌های دوازده گانه پارس جنوبی مورخ ۶ آبان، سپس تجمع بزرگ مقابل ستاد مجتمع گاز پارس جنوبی مورخ ۲۰ آبان و سرانجام تجمع گسترده کارگران پیمانی مقابل فرمانداری عسلویه در ۱۸ آذر خود را نمایان ساخت.

در صفحه ۴

شکست تلاش‌های رژیم برای مقابله با سیر نزولی نرخ باروری

در کشوری که اکثریت بزرگ مردم زیر خط فقر زندگی می‌کنند، میلیون‌ها تن گرسنه‌اند و میلیون‌ها تن از جوانان حتی با تحصیلات عالی بیکارند و بسیاری برای یافتن کار، روانه کشورهای دیگر می‌شوند، جمهوری اسلامی چند سالی است که شیوه‌های مختلف از جمله ممنوع کردن روش‌ها و امکانات پیشگیری از بارداری، محروم کردن زنان از دسترسی به روش‌های مدرن و دائمی بارداری، از نمونه عقیم‌سازی در شبکه‌های بهداشتی، ممنوعیت سقط جنین، ممنوعیت توزیع داروهای جهت جلوگیری از بارداری در داروخانه‌ها، تعیین مجازات برای متخلفین، تا وام‌های موسوم به ازدواج و اخیراً وعده کمک ماهیانه

در صفحه ۶

"خانه‌دار" ها، خانه‌داری یا بردگی خانگی!

اسلامی است، که دیگر اجازه‌ی نادیده گرفته شدن نمی‌دهند. با این حال، هنوز هم تبعیض بر زنان اغلب به شکلی تقلیل‌گرایانه، بدون پرداختن به علل ریشه‌ای و ساختاری، مطرح می‌شود. چنین رویکردی، هرچند در ظاهر دغدغه‌مند است، در عمل به بازتولید بن‌بست‌های فکری و سیاسی‌ای

در صفحه ۸

امروزه سخن گفتن از معضلات اجتماعی، به‌ویژه در ایران، بدون پرداختن به وضعیت زنان ممکن نیست. این امر از یکسو ریشه در گسترده‌ی تبعیض‌ها و محرومیت‌هایی دارد که بر زندگی زنان تحمیل شده و از سوی دیگر، حاصل مبارزات پیگیر زنان برای احقاق حقوق پایمال‌شده‌شان تحت حاکمیت رژیم جمهوری

سلطنت‌طلبان، سوخت و ساز تشکیل باندهای سیاه

روز جمعه ۲۱ آذر ۱۴۰۴، مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی - وکیل دادخواهان که به طرز مشکوکی در دفتر کارش در مشهد کشته شد - با همدستی پنهان و آشکار عناصر سلطنت‌طلب و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی سرکوب گردید. در این تهاجم مشترک که با توهین و سنگ‌پرانی و سردادن شعارهای گروهی اندک به نفع رضا پهلوی و علیه نیروهای مخالف جمهوری اسلامی شروع و در ادامه به ضرب و شتم و دستگیری حاضرین در مراسم انجامید، دستکم ۳۹ نفر از فعالان سیاسی - اجتماعی حاضر در این مراسم بازداشت و همگی به مکان‌های نامعلومی برده شدند. بازداشت‌شدگانی که با گذشت بیش از یک هفته هنوز خبر دقیقی از وضعیت و سرنوشت آنان در دست نیست. نکته مهم اینکه حتی یک نفر از شعاردهندگان سلطنت‌طلب در این ماجرا دستگیر نشدند. آنچه در مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی رخ داد، طبیعتاً نه حرکتی فی‌البداهه و خودجوش، بلکه اقدامی مسبوق به سابقه بود که پیش از این از طرف نیروهای سلطنت‌طلب به کرات در خارج از ایران رخ داده بود. اما اینبار، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی با استفاده از ظرفیت فاشیستی عناصر طرفدار رضا پهلوی به سازماندهی «باندهای سیاه» سلطنت‌طلب در داخل کشور اقدام کردند. موردی که نطفه‌های اولیه چنین باندهایی در دوران جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» با شکل‌گیری دسته‌های سیاه سلطنت‌طلب در خارج از کشور شروع و سازماندهی شده بود.

همزمان با شکل‌گیری جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، تحرکات تخریبی و ضدانقلابی سلطنت‌طلبان نیز به صورتی سازمان‌یافته در خارج از کشور آغاز و به تدریج گسترش یافت. در روزهای اوج این جنبش، نیروهای سلطنت‌طلب اقدامات تخریبی خود را با طرح شعار انحرافی «مرد، میهن، آبادی» به جای شعار تهییجی و سراسری «زن، زندگی، آزادی» علیه مبارزات توده‌های مردم ایران سازماندهی کردند. اقدامی که راه به جایی نبرد و جنبش آزادی‌خواهانه نیمه دوم ۱۴۰۱ بی توجه به رفتارهای مخرب آنان مسیر خود را طی کرد. نیروهای سلطنت طلب وقتی در پیشبرد سیاست‌های تفرقه افکنانه‌شان با شکست مواجه شدند، به شیوه‌های سازمان‌یافته‌تری نظیر آلترناتیو سازی‌های بورژوازی و امپریالیستی

در صفحه ۲

سلطنت‌طلبان، سوخت و ساز تشکیل باندهای سیاه

روی آوردند. برگزاری نشست «جورج تاون» به رهبری رضا پهلوی در بهمن ماه ۱۴۰۱، از جمله تلاش‌های سازمان‌یافته آنان در این مسیر تخریبی بود. اما از آنجا که افراد شرکت کننده در این نشست، هرکدام منافع معین و بعضاً متضادی را دنبال می‌کردند، نشست جورج تاون به سرعت از هم پاشید. شکست این نشست، اقتضای دیگری را برای رضا پهلوی در جمع هوادارانش به بار آورد. اقتضای که به انشقاق و چند دستگی در میان گروه‌های مختلف طرفدار سلطنت انجامید. در پی این ناکامی خفتبار، گروه‌های افراطی سلطنت‌طلبان برای جبران سرشکستگی‌های چندین و چند باره رضا پهلوی به انجام یک سری اقدامات فاشیستی در فعالیت‌های میدانی روی آوردند. اتخاذ شیوه‌های سازمان‌یافته سرکوب به شیوه باندهای سیاه فاشیستی، از جمله حمله به اجتماعات نیروهای مخالف جمهوری اسلامی - خاصه حمله و برهم زدن تجمعات نیروهای چپ و کمونیست - در دستور کار آنان قرار گرفت. حملات مکرر به اجتماعات مخالفان جمهوری اسلامی در شهرهای لندن و گُلن آلمان، حملات رسانه‌ای و فحاشی‌های آنلاین به دیگر جریان‌های سیاسی، برخوردهای رکیک لفظی و فیزیکی در مواجهه با افراد شناخته شده مخالف سلطنت، فحاشی و آزار و اذیت زنان در اجتماعات مختلف و بالاخره اتهام زنی و لجن پراکنی علیه هر آن کسی که مخالف سلطنت بود، به مجموعه‌ای از اقدامات فاشیستی آنان در جریان جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» و سال‌های پس از آن تبدیل شد.

با شکل‌گیری فعالیت‌های فاشیستی نیروهای سلطنت‌طلب، اغلب سازمان‌های چپ و کمونیست، افراد مستقل و آزادی‌خواه، نیروهای مترقی و برابری طلب، هرکدام با توجه به نیرو و توان تبلیغاتی‌شان، نسبت به خطر ظهور گرایش نئوفاشیستی سلطنت‌طلبان در خارج از کشور هشدار دادند. با این همه و به رغم هشدارهایی که در این باره داده شده بود، کمتر کسی تصور می‌کرد که اقدامات فاشیستی آنان در روندی شتاب‌گونه به اجتماعات داخل ایران کشیده شود.

آنچه در مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی رخ داد، نمونه آشکاری از شکل‌گیری نطفه‌های «باندهای سیاه» سلطنت‌طلب در داخل کشور بود. دسته‌های سیاهی که اینبار به جای نیروهای چماق‌بدست حزب‌اللهی برای سرکوب نیروهای مخالف جمهوری اسلامی در داخل کشور سازمان‌دهی شدند. درست همانند فالانژیست‌های طرفدار خمینی در روزها و ماه‌های پیش از انقلاب پنجاه و هفت. در انقلاب ۵۷، بویژه بعد از شهریور آن سال که تظاهرات میلیونی مردم در خیابان‌ها به راه افتاد، فالانژیست‌های خمینی در وضعیتی سازمان‌یافته هر شعاری را که مطابق منویات اسلامی آنان نبود، در نطفه خفه کردند. به هر کس و هر نیرویی که شعاری در جهت آزادی و استقلال می‌دادند که پسوند اسلامی نداشت، حمله‌ور شدند. هر تجمع اعتراضی مخالفان شاه و رژیم سلطنتی را که در قالب تفکر

و اندیشه طرفداران خمینی نمی‌گنجید، سرکوب کردند. در نگاه فاشیستی آنان، انقلاب ۵۷ مساوی بود با نام خمینی. آنان سرنگونی رژیم سلطنتی را فقط و فقط با قدرت‌گیری و رهبری خمینی پیوند زده بودند. تا جاییکه هر صدا و نفسی را که رهبری خمینی را بازتاب نمی‌داد، به خاک و خون کشیدند.

آنچه را که هفته پیش عناصر به ظاهر طرفدار رضا پهلوی در مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی انجام دادند، الگوبرداری تام و تمام از همان اقدامات فالانژیست‌های اسلامی در دوران قبل از پیروزی انقلاب ۵۷ بود. باندهای سیاه و تباری که بعدها پس از به قدرت رسیدن خمینی، بازوی غیر نظامی سرکوب رژیم و برهم زنده تمام اجتماعات سازمان‌های سیاسی در عرصه جامعه شدند. دسته‌های سرکوبگری که از همان آغاز شکل‌گیری، همواره مورد حمایت خمینی و دارو و دسته تبهکارش بودند. درست همانند رضا پهلوی که عناصر بر هم زنده اجتماع شب هفت خسرو علی‌کردی را مورد تقدیر قرار داد و با وقاحتی تمام از جماعتی که با نام او به حاضرین آن مراسم حمله‌ور شده بودند، قدردانی کرد.

ظهور این پدیده، آنهم به صورتی سازمان‌یافته در مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی، یادآور عملکرد همان دسته‌های فاشیست اسلامی در سرکوب اجتماعات خیابانی در پیش و پس از انقلاب ۵۷ است. تجربه‌ای خونین برای نیروهای انقلابی که جمهوری اسلامی و نیروهای امنیتی‌اش با داشتن ۴۷ سال تجربه، استاد و خبره سازماندهی چنین باندهای سیاهی علیه تجمعات مخالفان رژیم هستند. اینکه طرفداران رضا پهلوی به تاسی از باندهای سیاه اسلامی در دوران انقلاب ۵۷، خود اقدام به سازماندهی یک چنین دسته‌های سیاهی کرده باشند، با جمهوری اسلامی با استفاده از ظرفیت فاشیستی سلطنت‌طلبان، آنان را به جای نیروهای حزب‌اللهی سازماندهی کرده باشد، تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد.

فرض کنیم جماعتی که در مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی به نفع رضا پهلوی و علیه دیگر مخالفین جمهوری اسلامی شعار دادند، از طرفداران رضا پهلوی بودند. بنابر این آنان با این اقدام خود، قدم در راه تشکیل همان باندهای سیاه سرکوب خمینی در دوران انقلاب ۵۷ گذاشته‌اند. اقدامی بسیار خطرناک که توده‌های مردم ایران از هم اکنون باید به مقابله با نطفه‌های شکل‌گیری چنین دستجات سیاه و مخوفی برخیزند. اما آنچه به حقیقت نزدیک است، این است که طبقه حاکم با توجه به موقعیت ناپسمان و بحران‌های عیدیه‌ای که در آن غوطه‌ور است، تصمیم گرفته است در این بازه زمانی برای سرکوب اجتماعاتی از این دست مستقیماً نیروهای چماقدار و بسیجی خود را در شکل گذشته وارد میدان نکند. در این‌صورت بهترین گزینه برای حاکمیت استفاده از توان سرکوب نیروهای سلطنت‌طلب در سازماندهی نوع جدیدی از باندهای سیاه برای ایجاد اختلال در اجتماعات خیابانی است. گروه‌های سرکوبی که به ظاهر از

درون مردم شکل گرفته‌اند، اما سر نخ آنان در دست نیروهای امنیتی است. تشکیل دسته‌های تبهکاری از این دست، حداقل دو فایده کوتاه مدت و درازمدت برای جمهوری اسلام دارد.

نفع کوتاه مدت رژیم در این است که با تشکیل چنین باندهایی، مبارزات توده‌های مردم ایران علیه خود را به انشقاق و دو دستگی می‌کشاند و اقدامات سرکوبگرانه خیابانی خود را نه مستقیماً با چماقداران حزب‌اللهی، بلکه با سازماندهی نیروهای طرفدار رضا پهلوی پیش خواهد برد. مضافاً اینکه با سازماندهی و هدایت اینگونه دسته‌های سیاه و سرکوبگر، توده‌های مردم ایران را نسبت به انقلاب، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و نظام جایگزین آن دچار تردید می‌کند. اما منافع دراز مدت طبقه حاکم بهره برداری از سازماندهی چنین دسته‌های تبهکار به ظاهر مردمی در فرایندی است که بخواهد بحران انقلابی موجود را به شیوه‌ای ضدانقلابی حل کند.

بر کسی پوشیده نیست که ایران کنونی آستان تحولات بزرگ اجتماعی است. جمهوری اسلامی در وضعیتی بسیار ناپسمان و شکست خورده قرار دارد. اوضاع برای هیئت حاکمه از جمیع جهات چنان وخامت‌بار است که ادامه‌کاری شرایط موجود برای رژیم به شیوه‌های گذشته ناممکن شده است. در طرف دیگر این معادله، کارگران و توده‌های مردم ایران قرار دارند؛ که آنان نیز دیگر قادر به ادامه حیات در چنین وضعیت اسفناکی نیستند. برای مردمی که سفره‌هایشان خالی است و جمهوری اسلامی حداقل‌های یک زندگی معمولی را از آنان گرفته است، ادامه این وضعیت غیر قابل تحمل شده است. ادامه چنین وضعیتی که نه توده‌های مردم ایران توان سرنگونی طبقه حاکم را دارند و نه طبقه حاکم قادر به شکست توده‌ها و غلبه بر بحران سیاسی موجود است، جامعه به سمت انحطاط و قهقرا کشیده خواهد شد. روندی که فشار ناشی از آن تماماً بر دوش توده‌های زحمتکش آوار شده است. پوشیده نیست در این وضعیت خطیر و بحرانی اگر کارگران و توده‌های مردم ایران نتوانند بحران فوق را به طریق انقلابی - که همانا برپایی یک انقلاب اجتماعی است - حل کنند، طبقه حاکم به شیوه‌ای ضدانقلابی وضعیت موجود را به نفع خود تغییر خواهد داد.

در فرایندی که طبقه حاکم از روی استیصال بخواهد به شیوه ضدانقلابی بر بحران‌های موجود فائق آید، در آنصورت از درون این طبقه جریانی فاشیستی‌تر از جمهوری اسلامی فعلی را بر سر کار خواهد آورد. جریان جدیدی از درون طبقه حاکم که پس از قدرت‌گیری به بخش‌هایی از جامعه امتیاز خواهد داد، نهادهایی از جمهوری اسلامی را منحل، عناصری از همین ارگان‌های سرکوب را حذف و احیاناً اعدام خواهد کرد. اما عملکرد واقعی شکل‌گیری چنین جریانی از درون طبقه حاکم، سازماندهی امر سرکوب طبقه کارگر، کشتار کمونیست‌ها، آزادی‌خواهان و دیگر نیروهای مترقی جامعه است که بی‌کمترین

بازگشت اعتصابات عمومی به اروپا، این بار در پرتغال!



عمومی کارگران پرتغال - که به سوسیال‌دموکرات‌ها نزدیکی دارد - با داشتن ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار عضو که عمدتاً در بخش خصوصی شاغل‌اند، توانست بخش دیگری از کارگران و توده‌های زحمتکش را بسیج کند. لازم به ذکر است که ۸۵ درصد جمعیت شاغل در پرتغال در بخش خصوصی و مابقی در بخش دولتی شاغل‌اند. ۲۵ درصد کل شاغلین عضو یکی از دو اتحادیه بزرگ این کشورند.

این دو اتحادیه پیش‌تر نیز در فراخوان اعتصاب عمومی دیگری همکاری داشتند، زمانی که پرتغال با تأثیرات بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸، از جمله افزایش بدهی‌های دولتی و همچنین کسری بودجه مزمن رویه‌رو بود. وخامت اوضاع به‌حدی بود که دولت وقت دیگر حتی اعتباری برای دریافت وام بیشتر نداشت. این ورشکستگی، مخاطرات جدی نیز برای از هم پاشیدگی (بیشتر) اتحادیه اروپا در برداشت. از همین رو پرتغال یک کمک ۷۸ میلیارد یورویی از اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول و بانک مرکزی اروپا دریافت کرد و در مقابل متعهد شد مجموعه سیاست‌های ریاضتی را به مورد اجرا بگذارد. سیاست‌هایی که بار آن مستقیماً بر دوش توده‌های کارگر و زحمتکش این کشور قرار گرفت. این سیاست‌ها عبارت بودند از: کاهش حقوق کارکنان بخش دولتی، کاهش و یا انجماد حقوق بازنشستگی، اخراج کارگران و یا عدم تمدید قرارداد در بخش دولتی، افزایش مالیات‌ها، تسهیل اخراج، کاهش میزان غرامت پایان کار و واگذاری انرژی و حمل‌ونقل به بخش خصوصی. پیامد این سیاست‌ها به افزایش بیکاری، به‌ویژه در میان جوانان، و گسترش قراردادهای موقت و کوتاهمدت کار و کاهش روزافزون قدرت خرید توده‌های کارگر و زحمتکش بود، وضعیتی که در ژوئن سال ۲۰۱۳ نیز به یک اعتصاب عمومی منجر شد.

برپائی اعتصاب عمومی در پرتغال و در اروپا قدمتی طولانی دارد. پس از جنگ جهانی اول و دوم، به‌ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته، اروپا با موجی از اعتصابات عمومی رویه‌رو بود که نظم سرمایه‌داری در این قاره را لرزاند. در فرانسه، ایتالیا، بریتانیا، بلژیک و هلند، کشورهایی با سنت قوی اتحادیه‌ای و دارای احزاب چپ و کمونیستی نیرومند، با بسیج و سازمان‌دهی طبقه کارگر، این اعتصابات عمومی قدرتمند و تاریخی را علیه فاشیسم، جنگ و علیه نظام سرمایه‌داری برپا کردند. این اعتصابات عمومی عمدتاً در کشورهایی پا گرفت که دارای

در سایر بخش‌ها دست از کار کشیدند و به این اعتصاب عمومی پیوستند. این اعتصاب، صنعت خودروسازی این کشور و واحدهای وابسته به آن در چند کشور اروپایی را نیز به تعطیلی کشاند. اعتصاب عمومی که با فراخوان کارگران و اتحادیه عمومی کارگران برپا شد، در اعتراض به لایحه پیشنهادی دولت جهت تغییر ۱۰۰ ماده از قانون کار این کشور بود. در این لایحه پیشنهادی که خشم عمومی را برانگیخت، اخراج کارگران بیش از پیش تسهیل شده و هرگونه محدودیت برای اخراج کارگران، به‌ویژه در مراکز تولیدی کوچک و متوسط، برداشته شده است. قراردادهای موقت و کوتاهمدت بیش از پیش رایج می‌گردد. علاوه بر این، مدت برخورداری از «ساعات کار انعطاف‌پذیر» برای زنان کارگر که برای شیردهی به نوزادان خود در قانون کار منظور شده بود، کاهش یافته است. همچنین بر اساس این لایحه، کارفرمایان مجازند که کارگران را وادار کنند بعضی روزها بین دو تا سه ساعت بدون حقوق و مزایا



اضافه‌کاری کنند و در روزهای دیگر ماه و با خواست و تشخیص کارفرما ساعات کمتری کار کنند تا اضافه‌کاری جبران شود. این پدیده ضدکارگری که «بانک زمان فردی» نامیده شده است، دست کارفرمایان را باز می‌گذارد که برای هر کارگر ساعات کاری جداگانه‌ای تعیین و تحمیل کند، امری که علاوه بر بلاتکلیف ماندن کارگران، به تضعیف اتحاد بین آنها نیز خواهد انجامید.

مجموعه تغییرات پیشنهادی خشم عمومی را برانگیخت و صدها هزار تن از جمله کارگران، زنان و جوانان به دعوت دو اتحادیه بزرگ این کشور دست از کار کشیدند و بزرگ‌ترین اعتصاب عمومی طی ۱۲ سال گذشته در این کشور را رقم زدند. اعتصاب‌کنندگان در لیسبون، پورتو و ده‌ها شهر دیگر با راهپیمایی و تجمع در مقابل پارلمان و سایر ارگان‌های دولتی، اعتراض خود را به حمله آشکار به دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر به نمایش گذارند.

این لایحه که امنیت شغلی کارگران و کارکنان دو بخش دولتی و خصوصی را تهدید می‌کند، به اقدام و همکاری مشترک دو اتحادیه کارگری انجامید. کنفدراسیون عمومی کارگران پرتغال - که به حزب کمونیست سابق این کشور وابسته است - با داشتن ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار عضو، به بسیج و سازمان‌دهی اعضای خود که عمدتاً در بخش حمل‌ونقل عمومی، بهداشت و آموزش و پرورش شاغل‌اند، پرداخت. اتحادیه

سلطنت‌طلبان، سوخت و ساز تشکیل باندهای سیاه

تردیدی در رأس برنامه‌های چنین جریان حکومتی خواهد بود. در اینجا است که قدرت بیرون کشیده شده از درون طبقه حاکم، برای سرکوب عریان طبقه کارگر و توده‌های مردم بیش از هر زمان دیگری به سازماندهی چنین باندهای سیاهی که به ظاهر از میان توده‌های مردم ایران برخاسته‌اند، نیازمند است. دسته‌های مخوفی که با اقدامات خود در جامعه وحشت ایجاد کنند. مانع برگزاری هرگونه اجتماعات گردند. عناصر فعال و مترقی را ترور، کمونیست‌ها را کشتار، مردم معترض را سرکوب و کارگران اعتصابی را به رگبار ببندند. آنچه در مراسم شب هفت خسرو علی‌کردی رخ داد، آغاز و تمرینی برای سازماندهی باندهای سیاه سلطنت‌طلب و دیگر دستجات فاشیستی از درون جامعه برای دورانی است که طبقه حاکم بخواهد به شیوه‌ای ضد انقلابی بحران موجود را به نفع خود حل کند. اما این یک طرف معادله است. طرف دیگر این معادله، توده‌های مردم و مجموعه کارگران و زنان و جوانان و دانشجویان و معلمان و بازنشستگان و نویسندگان مترقی و دیگر گروه‌های اجتماعی‌اند که با مبارزات روزانه‌شان در مقابل ستمگری‌های طبقه حاکم ایستاده‌اند. به انقلاب باور دارند و با گسترش مبارزات‌شان در صدد تغییر توازن قوا برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بپا خاسته‌اند. بی تردید همان توده‌های مبارزی که پیش از این با شعار «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر» پا به میدان مبارزه گذاشته‌اند، این ظرفیت و توان مبارزاتی را دارند که پیش از اینکه طبقه حاکم بخواهد به شیوه ضد انقلابی بحران موجود را به نفع خود و به ضرر جامعه حل کند، با اتکاء به اعتصابات سراسری و نیروی پرتوان مبارزاتی‌شان جمهوری اسلامی را سرنگون و با استقرار حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان شرایط جامعه را به نفع خود تغییر دهند.

سنت قوی اتحادیه‌ای و جنبش توده‌ای و سوسیالیستی بودند. اما با کاهش دامنه نفوذ اتحادیه‌های کارگری و تضعیف جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهان، از شمار اعتصابات عمومی در اروپا هم کاسته شد و مبارزات طبقه کارگر عمدتاً در قالب اعتراضات و اعتصابات مودری و پراکنده تداوم یافت. اما چند سالی است که اروپا دوباره شاهد بازگشت اعتصاب عمومی، به‌عنوان یکی از عالی‌ترین اشکال مبارزه طبقاتی کارگران علیه نظام سرمایه‌داری، است. از اعتصاب عمومی در ایتالیا علیه جنگ غزه و میلیتاریسم تا اعتصاب‌های عمومی ماه‌های اخیر علیه سیاست‌های نئولیبرالی و علیه نظم موجود در یونان و فرانسه و پرتغال.

تلاش مذبوحانه تشکلهای دستساز حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت را خنثی کنیم

حضور و تحرک بی‌سابقه تشکلهای دولت‌ساخته در صنعت نفت و گاز که از سال ۹۹ به بعد به یکی از مراکز بسیار مهم و اصلی مبارزات کارگری تبدیل شده است، خطری که مبارزه کارگران صنعت نفت و گاز به‌ویژه کارگران پیمانی و ارکان ثالث را که دست کم طی دوسال اخیر، اعتصابات و تجمعات اعتراضی هماهنگ و باشکوهی را سازمان داده‌اند تهدید می‌کند، به همین سیاق خطری که کل جنبش کارگری را تهدید می‌کند برملا ساخت. اگر تا پیش از این گردانندگان تشکلهای دولت‌ساخته در پارس جنوبی چندان ادعایی نداشتند و در همان حال برنامه خرابکارانه خود را موزیانه پیش می‌بردند، بعد از این تجمعات، باهمان درجه از مودی‌گری، اما بانوعی اعتماد به نفس وارد صحنه شده‌اند و خود را نماینده کارگران قلمداد می‌کنند. برخی عناصر اصلی این انجمن‌ها و کانون‌های صنفی، این تشکلهای تا بن دندان وابسته به دولت را "الگوی مناسب برای کارگران صنایع بزرگ در سراسر کشور" می‌دانند. علیرضا میرغفاری "رئیس هیئت مدیره کانون انجمن‌های صنفی کارگران پالایشگاه‌های گاز استان بوشهر" از تشکل دستساز حکومت به عنوان "بزرگترین اتحادیه کارگری کشور" یاد نموده و در جریان تجمعات اخیر نیز ادعا کرد "انجمن صنفی در دل تک تک کارگران پارس جنوبی قرار دارد".

این ادعاها و نقل قول‌ها به روشنی تحرکات و نقشه‌های شوم و دراز مدت ارتجاع حاکم را که از ناحیه گسترش اعتصابات و رشد و ارتقای شعارها و رادیکالیزه شدن مبارزه در صنعت نفت شدیداً به وحشت افتاده است نشان می‌دهد. تحرکات اخیر و تکمیل برخی اقدامات نیمه‌کاره چهارسال قبل نیز گویای همین واقعیت است. اواسط سال ۱۴۰۰ با عجله و در ظرف کمتر از پنج روز چندین انجمن صنفی در پارس جنوبی و بدنبال آن با یک مجمع عمومی و انتخابات نمایشی "کانون انجمن‌های صنفی کارگران پالایشگاه‌های گاز استان بوشهر" اعلام موجودیت نمودند. اکنون بعد از ۴ سال اعلام شد این "کانون" دومین "انتخابات" خود را در ۱۴ مهر برگزار نموده و سه تن به نام‌های علیرضا میرغفاری، رادمهر افتخاری و علی جاسمی را به عنوان اعضای اصلی هیئت مدیره برگزیده است.

صرف نظر از ماهیت ارتجاعی تشکلهای دستساز ارتجاع حاکم و انجمن‌ها و کانون‌های برپا شده در پارس جنوبی که نیازی به توضیح یا اثبات آن نیست و کارگران با نمونه‌های مشابه آن یعنی شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر به قدر کافی آشنایی دارند، با اینهمه باید این تشکلهای عناصر اصلی آن را که نقش مهره‌ها و سرپنجه‌های حکومتی در محیط‌های کارگری را برعهده گرفته‌اند و به‌پروا به خرابکاری در مبارزات جاری در صنعت نفت و گاز مشغول‌اند، پیگیرانه افشا و برملا کرد. سکوت در برابر این تورکات و تلاش‌های برنامه ریزی

شده ارتجاع و طبقه حاکم و نفوذ مثنی عناصر وابسته‌ی جبرمخوار از امنیتی و شبه امنیتی گرفته تا کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه وارد این دام‌گه شده‌اند، معنای دیگری جز تقویت این کوشش‌های ضد کارگری و بدتر، همراهی با آن ندارد. هر فرد و نیرویی که خود را کمونیست و جانبدار طبقه کارگر می‌داند، نمی‌تواند چشم خود را بر روی این موضوع ببندد. اگر چنین کند، حتی به بهانه‌ی اینکه در هرحال یک حرکت اعتراضی وسیع کارگری برپا شده است، آن فرد و آن نیرو ربطی به کمونیسم و طبقه کارگر و دفاع از منافع این طبقه ندارد و در بهترین حالت یک نیروی دنباله رو مسائل و جنبش‌های خود به‌خودی است. هدف برایش فاقد اهمیت است. آنچه وی را مسحور می‌کند و دل‌بسته‌ی آن است همان "جنبش" است. جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز!

این واقعیت برکسی پوشیده نیست که ارتجاع حاکم به رغم گسترش اقدامات و کنترل پلیسی در صنعت نفت و گاز و به‌رغم توسل به قهر و سرکوب و اخراج و زندان، قادر نشده است در برابر مبارزات کارگران شاغل در این صنعت، سد و مانع بادوامی ایجاد کند. برعکس دامنه اعتراضات و مبارزه در صنعت نفت طی پنج سال گذشته مدام گسترده‌تر شده و در این اواخر با رادیکالسم در شعارها و موضعگیری‌ها و جهت‌گیری سیاسی همراه شده است. ارتجاع حاکم قبل از هرچیز از سیاسی شدن اعتصابات و مبارزه در صنعت نفت و گاز به شدت وحشت دارد و تشکلهای دستساز خود را از آن رو در صنعت نفت برپا نموده است که در وهله نخست از سیاسی شدن اعتراض و مبارزه جلوگیری کند. در تجمعات اخیر کارگران پیمانی و ارکان ثالث نیز تشکلهای حکومت‌ساخته بیش از هرچیز بر همین موضوع تأکید داشتند و مراقب بودند کسی شعار یا خواست سیاسی مطرح نکند. درجریان راه پیمایی و تجمع روز ۱۸ آذر مقابل فرمانداری عسلویه که نیروهای انتظامی ظاهراً موانعی ایجاد کردند، رسانه کانون صنفی در تلگرام در توضیح موضوع از "موانع انتظامی" و "تمهیدات پلیسی" و مسدود شدن مسیرهای ورود کارگران صحبت کرد و در همان حال از اینکه شعارهایی پیرامون تشکر از نیروهای انتظامی مطرح شده اظهار خوشحالی کرد. که چه بشود؟ که "شائبه سیاسی بودن این حرکت را خنثی کند!" در واقع تشکر از نیروی انتظامی، مشخصه غیر سیاسی بودن این حرکت اعتراضی عنوان شده است. حال معلوم نیست که اگر نیروی انتظامی در مقابل حرکت کارگران سد و مانع ایجاد نموده و از "تمهیدات پلیسی" استفاده شده - از نحوه نفی برخورد نیروی انتظامی با کارگران اطلاعی در دست نیست - پس برای چه باید از این نیرو تشکر کرد؟ در واقع باید دید تشکر کنندگان چه کسانی بوده‌اند؟ تازه مگر تعریف و تشکر از نیروی انتظامی و طرفداری از نیروی سرکوب جمهوری اسلامی، خود یک عمل سیاسی نیست؟ پس سیاسی بودن و شعار

سیاسی دادن زمانی که موضوع تعریف و تمجید از حکومت و نهادهای دولتی مطرح باشد، چندان هم بد نیست. شعار و خواست سیاسی فقط زمانی ممنوع و مکروه است که قرار باشد این شعارها و خواست‌ها علیه چنین نهادها و اقداماتی باشد. در تجمعات ۲۰ آبان و ۱۸ آذر کارگران پیمانی و شرکتی، تشکلهای دولت ساخته، چارچشمی مراقب بودند شعارها از حد و حدودی که آن‌ها می‌خواستند فراتر نرود. درلیست مطالبات شش گانه اعلام شده نیز حتی خواست و شعار اصلی کارگران پیمانی و ارکان ثالث یعنی حذف شرکت‌های پیمانکاری که مکرر در تجمعات مستقل خود در شعارهایی چون "توب، تانک، فشفشه- پیمانکار حذف بشه"، "ما استثمار نمی‌شویم، ما پیمانکار نمی‌شویم" حذف شده بود.

نکته بسیار مهمی که این‌جا باید به آن اشاره شود، حضور پررنگ کارگران در این دو تجمع بزرگ است که سر نخ آن در دست تشکلهای حکومتی بود. که این، اهمیت افشای نقش و ماهیت این تشکلهای را دو چندان می‌کند. البته ممکن است این تشکلهای چنین وانمود یا ادعا کنند که این حضور پررنگ، به معنای حمایت کارگران از تشکلهای حکومتی است. یا شاید کسانی حضور کارگران در این تجمعات را دنباله‌روی کارگران از تشکلهای صنفی دولتی تلقی کنند. اما این دعاوی و برداشتها مطلقاً نادرست است. بدیهی است توده کارگرانی که از وضع موجود به ستوه آمده و به شدت ناراضی و خشمگین است، برای بروز علنی اعتراض و ابراز خشم و نارضایتی و برای طرح خواست‌ها و مطالبات خود، از هر امکان و موقعیتی استفاده می‌کند. فشارهای گوناگون اجتماعی و تکنیک‌های اقتصادی و معیشتی و نارضایتی در میان کارگران به‌ویژه کارگران پیمانی، شرکتی و ارکان ثالث شاغل در صنعت نفت و گاز به حدی بالاست که اعتراض، تجمع، اعتصاب و مبارزه برای تغییر آن به امری ناگزیر تبدیل شده و کسی هم جلودار آن نیست. کارگران نیز از ابزارها و موقعیت‌های گوناگون و حتی شرایط قانونی تا هر اندازه که مقدور و ممکن باشد استفاده نموده و خواهند نمود حتی اگر وسیله فراهم آمدن چنین موقعیتی تشکلهای معلوم الحال حکومتی از نوع انجمن‌ها و کانون‌های صنفی باشند. گرچه ممکن است چنین تشکلهایی در مقدمات و تدارک تجمع نقش داشته باشند که در دو تجمع یادشده داشتند، اما این‌ها نیز نمی‌توانند از صفر تا صد حرکت را تعیین کنند یا به فرض بخواهند مانع حرکت و اعتراض کارگر شوند. حضور کارگران در تجمعات به معنای تأیید و حمایت از تشکلهای دولت‌ساخته نیست. در صنعت نفت و گاز صدها تجمع اعتراضی مستقل از جمله ده‌ها تجمع بزرگ و حتی سراسری توسط کارگران پیمانی، پروژه‌ای و ارکان ثالث برپا شده که هیچکدام ربطی به تشکلهای حکومتی نداشته‌اند. درست برعکس، بر بستر نارضایتی عمیق، آمادگی اعتراض و حضور عینی توده کارگران در صحنه است که این تشکلهای می‌توانند خودی نشان دهند. بنابراین حضور کارگران در این تجمعات اعتراضی به معنای تأیید یا اعتماد به تشکلهای دولت‌ساخته نیست.

کارگران ایران علی‌العموم خرابکاری فرزندان درصحنه

تلاش مذبوحانه تشکل‌های دست‌ساز حکومتی برای مهار و انحراف مبارزه در صنعت نفت را خنثی کنیم

دوقلوی ارتجاع اسلامی حاکم، شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در محیط‌های کار را تجربه نموده و با آن آشنایی دارند. انجمن و کانون صنفی نیز فرزند دیگر همین ارتجاع است که همزمان چشم به جهان گشوده اما بعد از ناکامی و مرگ تدریجی آن دو، وارد عرصه شده و همان وظیفه و رسالت را این‌بار در مهم‌ترین مرکز کارگری برعهده گرفته است. در رأس تمام این انجمن‌ها و کانون‌های صنفی دست‌ساز حکومت، بی‌استثنا عناصر صد در صد وابسته و جیره‌خوار دولت و بعضاً نهادهای امنیتی قرار دارند و بخش مهم مربوط به سازماندهی، کنترل و هدایت این تشکل‌ها نیز برعهده همین نهادهاست.

بسیاری از رهبران و سران این تشکل‌ها، پست‌ها و وظایف حساس دولتی مرتبط با دستگاه مذهبی و امنیتی دارند. به عنوان مثال "سمیه چمرکوهی" رییس "کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران" از سال ۷۸ تا کنون دست کم ۲۱ مسولیت داشته که به چند تایی آن اشاره می‌کنیم. وی "عضو کمیته قوانین و مقررات شورای عالی بسیج کارگری"، "فرمانده گردان الزهرا نهاد ریاست جمهوری و همه سازمان‌های تابعه آن"، "رییس شورای اسلامی کار شرکت دخانیات"، "معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری"، "مسؤل عقیدتی سیاسی تشکل بسیج در دانشگاه الزهرا" ... بوده و در ضمن دارای مدرک دکترای "فقه و حقوق اسلامی" است.

تعهد به نظام اسلامی و فقهانی، رعایت ضوابط حکومتی از ملزومات اولیه ورود به این تشکل‌هاست. همین علیرضا میرغفاری که در جریان دوجمع بزرگ اخیر و بعد از آن سخت دچار توهم رهبری مبارزات کارگران پیمانی شده است، سوم نوامبر در یک مصاحبه اختصاصی با vox unmmah تشکل دولت ساخته یا همان کانون صنفی خود را "بزرگ‌ترین اتحادیه کارگری کشور" و انجمن صنفی در هر بخش و پالایشگاه گازی پارس جنوبی را یک "اتحادیه" خواند و افزود که وی مدافع "اصول و ارزش‌های اسلامی" است و "اسلام" را قطب نمای اخلاقی خود می‌داند. افزون براین، همه می‌دانند که چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات این تشکل‌ها توسط شورای عالی کار تعیین می‌شود. ضوابط و مقررات مربوط به اساسنامه را نیز وزارت کار تعیین می‌کند و از وظایف اصلی آن‌ها، همکاری با وزارت‌خانه‌ها و نهادهای رسمی و انجام تکالیفی است که دستگاه دولتی در سطح استان به آن‌ها محول می‌کند. بنابراین نه فقط در وابستگی صد درصدی این گماشته‌ها و تشکل‌هایشان به حکومت تردیدی وجود ندارد بلکه در همکاری آن‌ها با نهادهای امنیتی و دولتی و پیش‌برد سیاست آن‌ها نیز تردیدی وجود ندارد.

نفوذ دادن نیروهای وابسته به دولت حتی از نوع پلیسی و جاسوسی و ایجاد تشکل‌های وابسته و مزدور در درون کارگران و جنبش کارگری

البته منحصر به جمهوری اسلامی و تشکل‌های دست‌ساز آن نظیر شوراهای اسلامی، خانه کارگر یا انجمن‌ها و کانون‌های صنفی نیست. طبقه سرمایه‌دار حاکم به‌ویژه در کشورهای استبداد زده و ممنوعیت فعالیت آزادانه و برپایی تشکل‌های مستقل کارگری نیز، برای پیشگیری از رشد و اعتلای مبارزات طبقه کارگر، به چنین ابزارها و ترفندهایی متوسل شده‌اند. به‌ویژه زمانی که خطر اعتلای بیشتر مبارزات کارگری و احتمال گذار آن به مبارزات متشکل‌تر با خواست‌ها و شعارهای سیاسی را احساس می‌کنند، برای کنترل، مهار و انحراف مبارزات، از طریق ایجاد همین تشکل‌های وابسته و حتی پلیسی در محیط‌های کارگری واردصحنه می‌شوند.

برای مثال در روسیه از اوایل آوریل ۱۹۰۱ که اعتراضات و اعتصابات کارگری ابعاد وسیعی به خود گرفته بود و سرمایه داران از پذیرش مطالبات کارگران طفره می‌رفتند، دولت مستقیماً وارد صحنه شد تا با سرکوب اوضاع را آرام کند. اما سرکوب مشکلی را حل نمی‌کرد بلکه باعث شد بخش‌های بیشتری از کارگران به مبارزه و فعالیت‌های ضد دولتی روی آورند. اما خود این موضوع، درعین حال رشد فعالیت‌های سیاسی در میان کارگران را در پی داشت. دولت نمیتوانست صرفاً با سرکوب، اعتصابات و مبارزات کارگری را برچیند، لذا باهدف مهار اعتصابات و مبارزه سیاسی کارگران، طرحی را به مورد اجرا گذاشت. این طرح توسط "زوباتوف" تهیه شد و به "زوباتوفیسم" مشهور شد. طرح زوباتوف که به ریاست دایره پلیس سیاسی مسکو منصوب شده بود، ایجاد کمیته‌های معین در کارخانه‌ها و مراکز تولید بود. این کمیته‌ها البته در زمینه بهبود وضعیت دستمزد، ساعات کار و امثال آن در محدوده کارخانه فعالیت می‌کردند. کمیته‌هایی که به عنوان نمایندگان رسمی کارگران معرفی شده بودند و مستقیماً زیر نظر یک کمیسیون مخفی تحت نظر پلیس قرار داشتند اما این کمیته‌ها به رغم نیت و اهداف کسانی که آن‌ها را سازماندهی کرده بودند، درنهایت توقیفی نصیب‌شان نشد و نتوانستند موجب تنزل سطح مبارزات و اعتصابات کارگران شوند. هدف اولیه از پرپایی چنین تشکلهایی حتی بخشاً به ضد خود تبدیل شد، تا آنجا که صاحبان صنایع درسال ۱۹۰۲ که شمار اعتصابات کارگری فزونی یافت در نامه‌ای به وزارت دارایی نوشتند: هدف از پیشنهاد ایجاد تشکل‌های رسمی به کارگران، منحرف کردن آنان از فعالیت سیاسی علیه حکومت می‌باشد، در حالی که ثابت شده فراهم نمودن امکانات برای فعالیت کارگران علیه سرمایه‌دار، به همان اندازه فعالیت ضد حکومتی خطرناک می‌باشد.

درواقع در سال‌های ۳ - ۱۹۰۲ نه فقط اعتصابات کارگری گسترش بیشتری یافت بلکه این اعتصابات بیش از پیش از اعتصابات صنفی به اعتصابات سیاسی ارتقا یافت و دربخش‌هایی با

راه پیمایی خیابانی نیز همراه شد. دولت تزاری نتوانست از طریق ایجاد کمیته‌های زوباتوفی به هدف خود که مهار جنبش طبقه کارگر بود برسد. زوباتوف و کمیته‌های زوباتوفی با شکست و ناکامی روبرو شدند و آخرین تشکلات آن نیز در اواخر سال ۱۹۰۳ منحل شد.

این تقریباً همان سرنوشتیست که شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر به آن دچار شدند و انجمن‌ها و کانون‌های صنفی دولت‌ساخته نیز قطعاً دچار آن خواهند شد. شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر از همان اوایل موجودیت خود با نفرت کارگران آگاه روبرو شدند. کارگران انزجار خود را از این تشکل‌های دولتی و جیره‌خوارانی امثال محبوب و صادقی نشان دادند. جنبش کارگری ایران تشکل‌های حکومتی و گردانندگان آن را به همان جایی فرستاد که جنبش کارگری روسیه زوباتوف و کمیته‌های زوباتوفی را فرستاد و بی‌تردید انجمن‌ها و کانون‌های دولت‌ساخته و امثال میرغفاری‌ها، چمرکوهی‌ها و افتخاری‌ها را نیز خواهد فرستاد. تلاش ارتجاع حاکم و تشکل‌های دست‌ساز آن برای مهار اعتراضات و اعتصابات کارگران صنعت نفت و مقید ساختن آن در چارچوب صرف مطالبات و شعارهای صنفی محکوم به شکست است. اصرار اکید و شدید این تشکل‌ها و گردانندگان آن بر محدود نگاه داشتن اعتراضات و اعتصابات در دایره صنفی و قانونی، گویای این واقعیت است که این اعتراضات اندک اندک پارا از محدوده‌های صرف صنفی فراتر گذاشته‌اند. این اصرار و تأکید درعین حال بیان معکوس ضرورت گذار قطعی از مبارزات و اعتصابات صنفی به سیاسی‌ست. چراکه مشکلات و خواست‌های کارگران اساساً زمانی حل و برآورده می‌شود که طبقه کارگر این مرزها را درهم بشکند و وارد اعتراضات و اعتصابات سیاسی متشکل و سراسری شود.

اعتصابات و تجمعات اعتراضی کارگران پیمانی، شرکتی، ارکان ثالث و سایر کارگران اعم از رسمی یا غیر رسمی شاغل در صنعت نفت در حال گسترش و غیر قابل مهار است. کارگران و کارکنان رسمی فلات قاره ۲۹ آذر هشدار دادند اگر به خواست‌هایشان رسیدگی نشود، از اول دیماه دو روز در هفته از ساعت ۶ تا ۱۲ دست به تجمع زده و بخش‌هایی از کار را نیز تعطیل خواهند کرد. ۲۶ آذر، نیروهای شرکتی سراسر کشور در بیانیه مشترکی به "دولت"، مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام هشدار دادند اگر "حذف کامل شرکت‌ها" و "قراردادمستقیم" تا آخر سال اجرایی نشود، باید "منتظر طوفان خشم کارگران شرکتی" باشند. در این بیانیه که با امضای "ارتش زخمی و به ستوه آمده نیروهای شرکتی سراسر کشور" انتشار یافته، تأکید شده "ما حقمان را از دهان اژدها بیرون خواهیم کشید!"

در شرایط کنونی بسیار مهم است که ضمن ادامه اعتراض و اعتصاب و مبارزه تا حد ممکن متشکل‌تر، تشکل‌های دولت‌ساخته در صنعت نفت و گاز افشا و طرد شوند. کارگران پیمانی و ارکان ثالث که در طول چند سال اخیر تجمعات و اعتصابات مستقل و باشکوهی را سازمان داده‌اند، قادرند با ایجاد و تقویت تشکل‌های مستقل، مبارزات مستقلانه خود را نیز گسترش دهند.

شکست تلاش‌های رژیم برای مقابله با سیر نزولی نرخ باروری

دومیلیونی به مدت دو سال برای فرزندان می‌تواند متولد می‌شوند، در تلاش برای افزایش جمعیت برآمده است. در مهرماه بود که دبیر ستاد ملی جمعیت برای جبران شکست روش‌های جبری دولت دینی، خبر از ارائه کارت «امید مادر» با شارژ ماهیانه مبلغ دو میلیون تومان در سال آینده داد و گفت: همه مادرانی که از فروردین‌ماه ۱۴۰۵ فرزندان متولد می‌شود تا ۲۴ ماه، ماهیانه دو میلیون تومان کارشان شارژ خواهد شد.

با تمام این اوصاف آمارهای مختلف نشان می‌دهد که تمام تلاش‌های رژیم در طول چند سال اخیر به‌منظور اجرای خواست خامنه‌ای برای افزایش جمعیت به ۱۵۰ میلیون که اساساً انگیزه سیاسی دارد و مقابله با بحران کاهش جمعیت به شکست انجامیده است.

فرزند آوری به مقیاس بی‌سابقه‌ای کاهش یافته و فاصله بین فرزند اول و دوم پیوسته در حال افزایش است. ازدواج‌ها برخلاف خواست رژیم شدیداً کاهش یافته و آمار زنان و مردان مجرد سال‌به‌سال در حال افزایش است. آمار طلاق بر ازدواج‌ها سبقت گرفته و جامعه ایران جدی‌تر از چند سال پیش با معضل کاهش نرخ رشد جمعیت روبه‌رو شده است، گرچه این کاهش هنوز نسبی است و نه مطلق.

اخیراً وحید دستجردی دبیر ستاد ملی جمعیت، در گفتگویی با خبرگزاری تسنیم گفت: نرخ تولد به پایین‌ترین سطح در تاریخ معاصر رسیده است. سال گذشته برای اولین بار، تعداد موالید کشور، به زیر یک‌میلیون نفر در سال رسید. وی درباره کاهش نرخ باروری در کشور گفت: «در دهه‌ی ۶۰، مثلاً در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶، به‌طور متوسط ۸ / ۶ فرزند برای هر زن در سن باروری متولد می‌شد؛ اما اگر سال ۱۴۰۳ را نگاه کنیم، این عدد به کمتر از ۱ / ۵ فرزند رسیده است. همین شیب در ازدواج هم وجود دارد. مثلاً در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲، حدود ۸۰۰ هزار ازدواج ثبت می‌شد؛ اما این رقم در سال ۱۴۰۳ به ۴۸۰ هزار ازدواج رسید. وقتی ازدواج کاهش پیدا می‌کند، طبیعی است که فرزند آوری هم کاهش می‌یابد. طبق آمار، متوسط سن ازدواج زنان ایرانی ۵ / ۲۴ سال است، فاصله‌ی ازدواج تا فرزند اول حدود ۵ / ۴ سال شده و فاصله‌ی فرزند اول تا دوم حدود ۶ سال است.

وی افزود: متوسط سن زنان در اولین فرزند آوری ۵ / ۲۷ سال و متوسط سن اولین فرزند آوری در تهران حدود ۳۰ سال است. شهرهای بزرگ و پایتخت معمولاً با چالش‌های جدی‌تری روبه‌رو هستند.

در سال ۱۳۶۵، حدود ۱ / ۱ درصد زنان ۵۰ ساله دچار تجرد قطعی بودند یعنی در ۵۰ سالگی هنوز ازدواج‌نکرده بودند اما در سال ۱۴۰۲، این رقم به ۷ / ۷ درصد رسیده است یعنی ۷ برابر شده است.

سال گذشته نیز معاونت امور جوانان وزارت ورزش و جوانان گفته بود: ۱۴ درصد زنان و ۴ درصد مردان بالای ۴۵ سال هرگز ازدواج‌نکرده‌اند. به گفته وی در گروه سنی زیر

۴۵ سال نیز حدود ۵ / ۹ میلیون مرد و ۵ / ۷ میلیون زن هرگز ازدواج‌نکرده‌اند.

اما علاوه بر این در سال‌های اخیر آمار طلاق افزایش بسیار شدیدی داشته و در سال ۱۴۰۲ به حدود ۲۰۲ هزار مورد رسید که نسبت به ۴۸۱ هزار ازدواج به حدود ۴۰ درصد می‌رسد. حتی در کرج، تهران و مازندران از هر ۲ ازدواج یکی به طلاق انجامیده است. بالاترین آمار طلاق در تهران است که به ۵۲ درصد رسیده است.

آنچه برنامه‌های رژیم را برای افزایش جمعیت با شکست مواجه کرده است، مقدم بر هر چیز بحران اقتصادی عمیق، فقر و بیکاری گسترده‌ای است که جامعه ایران با آن روبه‌روست و هرگونه چشم‌انداز بهبود اقتصادی را از مردم سلب کرده است. امروزه در ایران متجاوز از ۸۰ درصد مردم زیر خطر فقر زندگی می‌کنند.

یک زن و شوهر که هر دوشاغل باشند به‌زحمت می‌توانند حداقل هزینه‌های زندگی روزمره خود را تأمین کنند. یک زوج جوان باید آن‌قدر درآمد داشته باشد که بتوانند فقط یک‌خانه ده‌ها میلیون تومانی را اجاره کنند. این زوج اگر کارگر باشند اصلاً نمی‌توانند خانه‌ای پیدا کنند که قادر به پرداخت اجاره آن باشند. اگر این زوج، تحصیل‌کرده با درآمد نسبتاً بالایی هم باشند، باید بیشتر حقوق و درآمد خود را صرف پرداخت اجاره مسکن کنند. گرانی کالاها نیز که ساعت به ساعت افزایش می‌یابد، جای خود دارد. روشن است که فرزند آوری تحت چنین شرایطی هزینه‌ای هنگفت دارد. یک زوج باید آن‌قدر درآمد داشته باشند که بتوانند از عهده آن بایند. در عین حال پدر و مادر باید وقتی را به مراقبت از فرزند خود اختصاص دهند. این در شرایطی است که پدر و مادر این کودک باید صبح تا شب کار کنند تا بتوانند حداقل هزینه زندگی روزانه خود را تأمین کنند. بنابراین وقتی باقی نمی‌ماند که صرف فرزند با فرزندان خود کنند. در چنین وضعیتی روشن است که نمی‌توانند هزینه‌های فرزندان آوری را تأمین کنند و ترجیح می‌دهند از بر عهده گرفتن هزینه‌های فرزند آوری خودداری نمایند. بنابراین یا از فرزند آوری خودداری می‌کنند و یا در نهایت آن را به یک فرزند محدود می‌کنند. این‌که رژیم پس از شکست تلاش‌های جبری و دستوری، بخواهد کارت «امید مادر» را عملی کند، شاید در مناطق روستایی تأثیر اندکی

داشته باشد که آن‌هم با سرعتی که رشد تورم به خود گرفته است تا سال دیگر که ظاهراً قرار است طرح کمک اجرائی شود، عملاً نیمی از ارزش خود را از دست داده است. در شهرها نیز این مبلغ تأثیری بر هزینه‌ها و فرزند آوری نخواهد داشت.

در همین حال میلیون‌ها تن بیکار در ایران وجود دارد که قبل از هر چیز باید کاری پیدا کنند تا در پی ازدواج و فرزند آوری باشند. این مسئله در مورد زن و مرد هر دو صادق است.

برای زنانی که سال‌ها از عمر خود را صرف تحصیلات کرده باشند، استقلال اقتصادی و اشتغال مهم‌تر از ازدواج و بچهدار شدن است. درحالی‌که می‌دانیم پیدا کردن کار در شرایط بحرانی جامعه امروز ایران کار ساده‌ای نیست و این خود، سن ازدواج را بالا می‌برد. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، افزایش سطح آگاهی بویژه در میان زنان است که با فرض داشتن کار، ترجیح می‌دهند یک فرزند یا در نهایت دو فرزند داشته باشند. زنان و مردان با تحصیلات عالی اغلب تلاش می‌کنند قبل از هر چیز موقعیت شغلی و درآمد خود را بهبود بخشند و نه فرزند آوری.

افزایش طلاق‌ها و تجرد قطعی نیز که به آن اشاره شد، اساساً نتیجه افزایش آگاهی زنان است. یعنی زنان ایران دیگر حاضر نیستند تابع مرد و زورگویی آن در خانواده مردسالار باشند. بنابراین جای تعجب نیست که آمار طلاق مدام در حال افزایش است و در شهرهای بزرگ نظیر تهران آمار طلاق بر ازدواج‌ها پیشی گرفته است. این را نیز باید افزود که در بسیاری موارد اساساً ازدواج به سبک گذشته در حال منسوخ شدن است. یک زن و مرد بدون این‌که تابع مقررات ازدواج‌های رسمی و سنتی باشند، زندگی مشترک خود را به شکل‌های جدید نظیر ازدواج‌های سفید شکل می‌دهند.

بنابراین سیر نزولی میزان تولد در ایران و به شکست انجامیدن تلاش‌های رژیم برای مقابله با آن، دلایل مشخص اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی دارد. تا وقتی‌که جمهوری اسلامی باشد و اوضاع اقتصادی به روال کنونی، هیچ راه‌حلی برای آن وجود نخواهد داشت. خواه با جبر و زور باشد یا تشویق.



"خانه‌دار" ها، خانه‌داری یا بردگی خانگی!

فعالیت‌شان به سامان‌دهی امور خانواده در فضای خانه محدود می‌شود. این همان جایگاهی است که رژیم جمهوری اسلامی به خشن‌ترین شکل خود برای زنان در نظر گرفته و تمام سیاست‌ها و نهادهای خود را در این راستا به کار می‌بندد. برای نمونه، قوانین خانواده در جمهوری اسلامی طوری تنظیم شده‌اند که درخواست طلاق برای زنان را بسیار دشوار می‌کنند. حتی زنانی نیز که طبق قانون می‌توانند طلاق بگیرند، در صورتی که خانه‌دار باشند و شغل و درآمد مستقلی نداشته باشند، با اولین مانعی که برخورد می‌کنند، نداشتن امکان تأمین مالی خود پس از طلاق گرفتن است. بسیاری از مادران حتی از حق محدود حضانت فرزندان در سال‌های اولیه‌ی کودکی در عمل محروم می‌شوند، چرا که امکان تأمین معیشت کودکان خود را نخواهند داشت. در روابط زناشویی، اگر زن از «تسکین» یعنی اطاعت کامل در واگذاری بدن خود به مرد خودداری کند، مرد می‌تواند طبق قوانین اسلامی از پرداخت "نفقه" (خرجی) به او خودداری کند. همزمان، حق تصمیم‌گیری و انتخاب در بسیاری از عرصه‌ها از زنان سلب شده و به‌طور کامل به مرد به عنوان «نان‌آور» خانواده واگذار شده است. مشارکت زنان خانه‌دار در محیط اجتماعی محدود شده و فرصت شکوفایی استعدادها و توانایی‌هایشان به رویاهایی دست‌نیافتنی بدل می‌شود. زنان خانه‌دار بیش از سایر گروه‌ها در معرض انواع خشونت‌های جنسی، روانی و عاطفی قرار دارند و هیچ مفری برای رهایی از جهنمی که در آن زندگی می‌کنند نمی‌یابند، در حالی که روزبه‌روز در چرخه‌ی طاق‌فروسی خانواده‌ی فرسودم‌تر می‌شوند و در دوران سالمندی و دردمندی روزگارشان از حال نیز تیرم‌تر خواهد بود.

در اینجا نظم سرمایه‌داری نیز که همواره از زنان به عنوان نیروی کار ارزان یا نیروی کار ذخیره استفاده می‌کند و زنان را در دورانی که نیاز به نیروی کار آنان نباشد، از بازار کار حذف می‌کند، در تطابق با سیاست خانگی‌شدن کردن زنان در جمهوری اسلامی قرار گرفته است. به این ترتیب زنان در ایران یا به طور کلی از بازار کار حذف شده و به عنوان زن خانه‌دار خانگی‌شدن می‌شوند و با همزمان به مشاغل پر زحمت، کم درآمد و بی‌ثبات به ویژه در بخش غیررسمی می‌پردازند. گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۲۲ میلادی نشان می‌دهد، اشتغال غیررسمی حدود ۶۰ درصد از کل اشتغال در ایران را تشکیل داده است. در این رابطه، سهم اشتغال غیررسمی برای زنان ۶۳ درصد و برای مردان ۵۸ درصد است، در حالی که میانگین اشتغال غیررسمی در جهان برعکس است. طبق گزارش روزنامه‌ی جهان صنعت در تاریخ ۲۰ مهر ۱۴۰۴، نرخ بیکاری زنان در ایران رو به افزایش است و شکاف قابل توجهی با نرخ بیکاری مردان دارد. بنابراین، ناامنی اقتصادی، بزرگترین معضلی‌ست که بسیاری از زنان را وادار به تن دادن به نقش کلیشه‌ای زنان خانه‌دار می‌کند.

همزمان با موانع ساختاری در زمینه‌ی اشتغال، رژیم تلاش می‌کند به طور دائم با وضع قوانین گوناگون، وابستگی مالی زنان به مردان را بیشتر کند. برای نمونه، می‌توان به قوانین جدید مربوط به محدودیت طلب مهریه اشاره کرد، در حالی که در شرایط موجود جامعه، مهریه در فقدان خدمات اجتماعی دولت و فقر و بیکاری گسترده، برای بسیاری از زنان تنها پشتوانه‌ی مالی به ویژه پس از طلاق می‌باشد. یکی دیگر از سیاست‌های رژیم طرح جوانی جمعیت است که زنان را به فرزندآوری بیشتر وادار کند. این امر نیز محدودیت‌ها و فشارهای وارد بر زنان خانه‌دار را افزایش می‌دهد. بر اساس مصوبات جدید قانون جوانی جمعیت، به گزارش روزنامه شرق در ۱۴ مهر ۱۴۰۴، سن بازنشستگی زنان بر حسب تعداد فرزندان محاسبه می‌شود. زنان با ۲۰ سال سابقه خدمت می‌توانند زودتر بازنشسته شوند و زنان دارای یک فرزند تا سن ۴۲ سال و سه فرزند تا ۴۰ سالگی امکان بازنشستگی خواهند داشت. این جمعیت در واقع در سنی که هنوز قادر به کار و فعالیت اجتماعی‌اند، به خیل زنان خانه‌دار پیوسته و با مستمری ناچیز بازنشستگی به طور کلی از بازار کار حذف می‌شوند. طرح بیمه‌ی زنان خانه‌دار نیز که از دهه‌ی هشتاد آغاز شد، به زنانی تعلق می‌گیرد که بتوانند حداقل سهم بیمه شده را بپردازند. این امر برای زنان خانه‌داری که هیچ منبع درآمدی ندارند، نیز وابسته به درآمد و لطف و نظر مرد خانواده است که پرداخت این هزینه را برای زنان خانه‌دار به عهده بگیرند یا نه. در مورد بیمه زنان روستایی و عشایر در صورتی دولت تمام هزینه بیمه را پرداخت می‌کند که زنان دارای سه فرزند یا بیشتر باشند و تولد فرزند سوم از فروردین ۹۶ به بعد باشد. در واقع تمام طرح‌هایی که رژیم سرمایه‌داری و استبداد مذهبی جمهوری اسلامی تحت عنوان بهبود وضعیت زنان خانه‌دار اجرا می‌کند، تنها در خدمت محکم کردن زنجیرهای بردگی خانگی برای زنان است.

بدیهی‌ست که تحمل چنین وضعیتی نمی‌تواند انتخابی آگاهانه و آزادانه برای هیچ انسانی باشد، چه رسد به جمعیتی بالغ بر ۲۷ میلیون زن در

سن کار و مشارکت اقتصادی (طبق آمار سال ۱۴۰۲) که از بازار کار دور شده‌اند. محرومیت‌های حقوقی، بیکاری، فقر، فرهنگ پدرسالار و در بسیاری موارد، همزمانی همه‌ی این عوامل، زنان را از کودکان دختری که به ازدواج اجباری وادار می‌شوند تا زنان تحصیلکرده‌ای که بازار کار برایشان محدود یا مسدود است، به پذیرش چنین سرنوشتی محکوم می‌کند. در این میان، فرهنگ پدر-مردسالار نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت نقش‌ها و کلیشه‌های جنسیتی دارد که زنان را وادار به تن دادن به اسارت "زن خانه‌دار" می‌کند و چه بسا اجباری که ساختارهای موجود به زنان تحمیل کرده‌اند، در آگاهی‌واژگونه، به شکل اختیار و انتخاب جلوه می‌کند، اما این آگاهی‌واژگونه نیست که واقعیت زندگی زنان را تعیین می‌کند. واقعیت زندگی زنان، شرایط هستی اجتماعی آنان است که آگاهی واقعی آنان را تعیین کرده و جایی که راحلی فردی برای رهایی از وضع موجود نمی‌یابند، دچار افسردگی شده و حتی دومین جایگاه در آمار خودکشی‌ها به زنان خانه‌دار اختصاص می‌یابد.

مقاله‌ی مندرج در "شرق" که با مغلطه‌ی "خانه‌دار" ها به عنوان تیتیر مطلب آغاز می‌شود و اصولاً بحث‌هایی از قبیل آنچه در این مطلب آمده، نه تنها در بررسی و تحلیل علل و ریشه‌های افسردگی زنان خانه‌دار به تقلیل‌گرایی روی آورده و رنج و افسردگی زنان را حاصل نگاه جامعه و مسأله‌ای فرهنگی جلوه می‌دهند، بلکه در ارائه‌ی راه حل نیز به تقلیل‌گرایی درمی‌غلطند. در مطلب فوق، بیمه‌ی کامل زنان خانه‌دار به عنوان راحل نهایی معرفی شده است، اما این طرح هم در شرایطی که قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی حاکم می‌باشند، در شرایطی که موانع مختلف بر سر راه اشتغال و استقلال مالی زنان وجود دارند، تنها به خانگی‌شدن بیشتر زنان می‌انجامد. در عین حال در تمام این مقاله، "زنانه" بودن کار خانگی اصولاً زیر سوال نمی‌رود و به عنوان امری بدیهی در نظر گرفته می‌شود؛ در حالی که در جامعه‌ای که ساختارهای استثمار و ظلم و تبعیض برچیده شوند، کار خانگی نیز دیگر کاری "زنانه" نخواهد بود؛ خصلت جنسیتی "خانه داری" جای خود را به خصلتی اجتماعی می‌دهد و بساط بردگی خانگی برچیده خواهد شد.



**به تبعیض، ستم و
نابرابری علیه
زنان باید پایان
داده شود!**

هوادران ستم‌زنان فداییان (اقتب)

"خانه‌دار" ها، خانه‌داری یا بردگی خانگی!

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در تویتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1150 December 2025

سالمندان و بیماران تعریف می‌کند. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، تلاقی نظم سرمایه‌داری، استبداد مذهبی و نظام پدر-مردسالارانه، محرومیت و تحقیر زنان را به شکلی تشدید شده و خشونت‌بار بازتولید می‌کند. پیامد این هم‌افزایی، تبعیضی سیستماتیک و همه‌جانبه علیه زنان و فرسایش مستمر جسم و روان آنان است. در این میان، زنان خانه‌دار بیش از دیگر اقشار زنان در معرض این خشونت ساختاری قرار دارند.

اگرچه حتی در جوامع توسعه‌یافته نیز که به درجات مختلف نظم پدر-مردسالاری حاکم است، امر «خانه‌داری» اصولاً چه برای زنان شاغل و چه غیرشاغل به‌عنوان وظیفه‌ای زنانه تلقی می‌شود، اما اصطلاح «زنان خانه‌دار» معمولاً به زنانی اطلاق می‌گردد که فاقد درآمد مستقل‌اند و

در صفحه ۷

می‌انجامد که فروتنی زنان در چارچوب نظم موجود را تثبیت می‌کند.

مقاله‌ای که اخیراً در روزنامه‌ی «شرق» با عنوان افسردگی «خانه‌دار» ها منتشر شده، نمونه‌ای از این مواجهه‌ی سطحی است. این مقاله با اتکا به چند روایت فردی، افسردگی زنان خانه‌دار را عمدتاً به نگاه جامعه به «خانه‌داری» به‌عنوان فعالیتی کم‌اهمیت محدود کرده و راحل را نیز در ایجاد نظام بیمه‌ای بهتر خلاصه می‌کند، در حالی‌که پدیده‌هایی چون افسردگی زنان خانه‌دار را نمی‌توان به شکل معضلی فردی و جدا از اجتماع و ساختارهای حاکم بررسی کرد. نگاهی تاریخی به تبعیض جنسیتی و فروتنی نگاه داشتن زنان نشان می‌دهد که این پدیده در ساختار جوامع طبقاتی و سلطه‌ی نظم پدر-مردسالارانه ریشه دارد؛ نظامی که نقش زنان را در بازتولید اجتماعی، خانه‌داری، فرزندپروری و مراقبت از



تلویزیون دیمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دیمکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دیمکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دیمکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دیمکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره «ایه‌ست» [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دیمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دیمکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دیمکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora

شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری

۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی